

ماسه گروه به
سوی صالح اعزام
کردیم و در نهایت
به او بیست و
چهار ساعت
فرصت دادیم تا
خود و نیروهایش
ایستگاه بازرسی را
ترک کنند، در غیر
این صورت به آنان
حمله خواهیم
کرد. او پاسخی
نداد، به همین
دلیل بعد از اتمام
مهلت تصمیم
گرفتیم به آن‌ها
حمله کنیم

بودیم ملاقات کردیم. تصمیم گرفتیم با سایر فرماندهان شریف و چهره‌ها و علمای برجسته صحبت کنیم تا بتوانیم همراهی برای خودمان ایجاد کنیم. برخی از رهبران طالبان از حمایت از ما سرباز زدند، بیشتر مجاهدین اما آمادگی همکاری با ما بودند. مولوی بسناي هم که از قضاات معروف بود و مورد احترام همه بود با طرح ما موافقت کرد، هرچند با برخی جزئیات آن موافق نبود.

بحث دیگر درباره فرماندهی بود، نظر اکثریت این بود من فرمانده باشم، اما استدلال کردم فرد مناسبی نیستیم، چرا که با توجه به سوابقی که دارم، دیگر فرماندهان نسبت به گروهی که میخواهیم شکل دهیم جبهه خواهند گرفت و بهتر است فردی گمنام و بدون سابقه سیاسی چنین جایگاهی را اخذ کند.

با افراد مختلفی صحبت کردیم و کسانی را یافتیم که انگیزه مشترک داشتند و آن‌ها را به جمع خود اضافه کردیم. نشست تاسیس گروهی که بعدها به عنوان طالبان شناخته شد، در اواخر پاییز ۱۹۹۴ برگزار شد. حدود چهل تا پنجاه نفر در مسجد سفید سنگسر جمع شدند. در این دیدار مولوی صاحب عبدالصمد، ملامحمد عمر آخوند، ملا عبدالستار آخور و ملا شیرمحمد ملگ به بیان خلاصه‌ای از مسئولیت‌های خود پرداختند. مولوی عبدالصمد به عنوان امیر طالبان و ملامحمد عمر به عنوان رهبر این گروه منصوب شدند. همه دست روی قرآن گذاشتند و قسم یاد کردند که در کنار ملامحمد عمر بایستند و در برابر فساد و جنایتکاران بجنگند. در این جلسه هیچ قانون مدون یا شعار و نامی برای این جنبش وضع نشد، اما همگی توافق کردیم از قانون واحد یعنی شریعت پیروی کنیم. مدتی بعد بی بی سی خبر داد که جنبش جدیدی توسط طالبان ایجاد شده است. با اینکه اعلام شده بود این جنبش بیانیه صادر نکرده اما رسانه هریک برای جنبش مانامی انتخاب کردند. من جمله همین طالبان.

آغاز راه

در آغاز کار این جنبش، از فقر رنج می بردیم. مقداری اسلحه داشتیم، اما خودرو و نقدینگی نداشتیم. یک موتور سیکلت داشتیم و ده هزار افغانی که در خانه ام پس انداز کرده بودم و آن را به طور کامل به گروه اهدا کردم. موتور من همان روز نخست از کار افتاد و موتور دیگری که ملا عبدالستار، از دوستانمان اهدا کرده بود تنها وسیله نقلیه‌ای بود که داشتیم. این موتور هم اگروز نداشت، لذا صدای آن تا کیلومترها، در جاده‌های کوهستانی و گذرگاه‌های پستی شنیده می شد.

پس از بازدیدی که از روستاها کردیم، در ایستگاه‌های بازرسی که ایجاد کرده بودیم، مردم هجوم آورده بودند و بسیاری از کسانی که از ما حمایت کرده بودند به ما پیوستند. اینگونه بود که به سرعت امید در قلب ما ایجاد شد. در همون روزهای نخست داوطلبین بسیاری به ما اضافه شدند و تعداد ما به چهارصد عضو رسید. حتی برخی از پاکستان آمدند و تجارت و مردمی نیز حمایت مالی می کردند. برای مثال در یکی از روزها فردی به ایستگاه بازرسی که در آن بودیم آمد و کیسه پر از پول به ما داد که در آن مبلغ نود میلیون افغانی بود و این مبلغی فرای تصور ما بود.

تصمیم گرفتیم در منطقه میوند و پنجوایی، که صرفا می توانستیم حضورمان را در این